

نگارش آقای پور داود

کلمه « فرهنگستان »

مقصود از نگارش این چند سطر نمودن معنی اصلی فرهنگستان و ترکیب این واژه است.^۱

فرهنگستان از سه جزء ترکیب یافته: فر + هنگ + ستان.

(۱) فر یا فرا در فرس هخامنشی و اوستا (فر fra و فرا frâ) از پرفیکسها (préfixes) است بمعنی پیش. در سانسکریت پر pra و در لاتینی پرو pro بهمین معنی است و در زبانهای کنونی اروپا بهیئت‌های گوناگون بجای مانده است. در فارسی هم گذشته از فرهنگ، در بسیاری از واژه‌ها فرامی‌آید چون فرارفتن و فراخواندن یا فر، بفتح فاء و کسرفاء دیده میشود چون فرمودن و فرزند و فرزانه و فرستادن و جز اینها^۲

(۲) هنگ جداگانه در فارسی بمعنی قصد و نیت گرفته شده، آهنگ با پرفیکس «آ» در زبان ما رایج تر است^۳. ناگزیر هنگ (= آهنگ) از فرس هخامنشی بمانده، اگر از زبان آن روزگاران این واژه بجای مانده بود بایستی تهنگ thanga باشد. اینکه حرف «ت» از فرس هخامنشی و اوستائی در فارسی به هاء تبدیل میگردد نظایر بسیار دارد چون میتهر mithra = مهر؛ چیتهر tchithra = چهر و جز اینها.

اگر در میان چهارصد و اندی واژه‌های فرس هخامنشی که از لهجه‌های ایران جنوبی است ریشه و بن واژه هنگ دیده نمیشود، اوستا که بلهجه ایران غربی

(۱) واژه بمعنی لغت و کلمه که در این سالهای اخیر رواج یافته درست است، مشتقات آن در فرس هخامنشی و اوستا و بهلوی و فارسی و لهجه‌های کنونی ایران و در زبانهای هند و اروپائی بسیار است. اگر کسی بدرستی آن ایرادی داشته باشد آن ایراد بنگارنده وارد است نه بفرهنگستان ایران.

(۲) فرمودن: فرا + ما frâ + mâ؛ فرزند: فر + زبنتی fra + zainti؛ فرزانه (= فرزانه): فر + زن fra + zan؛ فرستادن: فرا + ستا frâ + stâ.

(۳) دو آهنگ که در لغت فرس اسدی چاپ تهران بکسر دال یادگردیده و بمعنی خوف و تند و صعب و بدخو گرفته شده باید بضم دال باشد بمعنی سوء قصد یا نیت بد.

نوشته شده آن را جبران میکنند و بنیان هنگ را بدست میدهد. در این نامه فعل *تهنگ* *thang* بمعنی کشیدن بسیار بکار رفته و از این مصدر چندین واژه در فارسی بجامانده از آنهاست *هنگ* (= *آهنگ*)؛ *هنجیدن*؛ با *پرفیکس* «آ» *آهنجیدن*. هیئت دیگر آن *هختن* (= *هیختن*) با *پرفیکس* «آ» *آهختن* (= *آهیختن*)؛ با *پرفیکس* «فر» *فرهختن*؛ با *پرفیکس* «بر» *برهختن*؛ با *پرفیکس* «فرو» *فروهختن* و جز اینها از همین بنیاد، *آختن* با *پرفیکس* «آ» بسیار معمولی است. از برای هر یک از این واژه ها در ادبیات فارسی شواهد داریم، از یاد کردن آنها در اینجا خود داری میکنیم. چنانکه میدانیم این واژه ها با *پرفیکس*های گوناگون در فارسی بمعنی کشیدن و پیش کشیدن و پایین کشیدن و تربیت یافتن است در اوستا هم بهمین معانی بکار رفته. از آنجمله کشیدن گردونه با اسب، کشیدن شمشیر از نیام؛ کشیدن تیر از چله (زه) کمان، و جز اینها. *هنگ* با *پرفیکس* «فر» بمعنی دانش و ادب است در نوشتههای پهلوی هم بهمین معنی بسیار دیده میشود چنانکه در *کارنامه* ارتخشیر پاپکان و *پند نامه* و *مینو خرد* و جز اینها. فرهنگ و *فرهختن* درست مطابق است در مفهوم با *educare* و *educatio* لاتینی که بمعنی کشش و کشیدن و بمعنی آموزش و پرورش و تعلیم دادن و تربیت کردن است و در زبانهای اروپائی از آنجمله فرانسه *education* و *eduquer* شده است. همچنین در زبان آلمانی *ziehen* که بمعنی کشیدن است با *پرفیکس* «er» *erziehung* و *erziehen* شده بمعنی آموزش و آموزانیدن یا تربیت کردن و تعلیم دادن.

٣) *ستان* در فرس *هخامنشی* و اوستاستان *stâna* و در سانسکریت *sthâna* یعنی جایگاه و پایگاه و نشیمنگاه، بهمین معنی در فرس *هخامنشی* جدا گانه بکار رفته و یکبار در سنگ نوشته (کتیبه) *خشیایارشا دروان Van* دیده میشود. در اوستا چندین بار با واژه های دیگر ترکیب یافته چون *اسپوستان aspô - stâna*؛ *اشترستان ushtrô-stâna*؛ *گشوستان gâo-stâna*° مطابق است با *asvasthanâna* و *-thâna*

(٤) فرهنگته، ادب گرفته بود. دقیقی گوید:

ای شمن آهسته باش زان بت بدخو کان بت فرهنگته نیست، هست نو آموز (لفت اسدی)

(٥) نگاه به فرگرد (= فصل) بانزدهم و نبداد فقرات ٢١-٢٣

gosthâna و ushtras در سانسکریت یعنی اسبستان و شترستان و گاوستان. ستان stâna از مصدر ستا stâ در آمده که در فرس هخامنشی و اوستا بمعنی ستادن یا ایستادن است در زبان پهلوی غالباً بنامهای سرزمینها و کشور های پیوسته چون چینستان و سورستان (سوریه) و زاولستان و جز اینها^۶.

اینک که دانستیم واژه فرهنگستان از چه اجزائی ترکیب یافته، به بینیم این ترکیب درست است یا نه. برخی پنداشته اند که فرهنگ اسم معنی است و ستان با اسم معنی ملحق نمیشود بنا بر این فرهنگستان ترکیب غلطی است. این اشتباه از اینجا برخاسته که معمولاً ستان را بنام شهرستانها و کشور های پیوسته دیده اند چون هندوستان و سیستان (= سکستان) یا با اسم ذات چون فغانستان^۷ و از این چند مثال خواسته اند یک قاعده کلی بسازند در صورتی که در ادبیات و زبان معمولی ما شواهد فراوان موجود است که ستان بدون امتیاز بهر اسمی پیوسته چه اسم ذات و چه اسم معنی. اگر زبان پهلوی بپردازیم، زبانی که فارسی ما از آن در آمده، بالذات ای مثال فراوان است که مجال ایراد بکسی نمیدهد از برای نمونه چند مثال یاد میکنیم. خود واژه فرهنگستان frahangastân بی کم و بیش بهمین هیئت در زبان پهلوی رایج بوده و در کار نامک ارتخشیر پایکان در فصل ۲ در فقرات ۲۱-۲۰ بکار رفته اینچنین: «اردوان، اردشیر را باخور ستوران فرستاد و باو فرمود، هشدار که هیچگاه، نه در روز و نه در شب از نزدیک ستوران دور نگشته به نخچیر و چوگان بازی و فرهنگستان نروی»^۸ چنانکه پیداست در اینجا فرهنگستان بمعنی دانشگاه یادستان است. گویا خود لغت دبستان از ادب و ستان ترکیب یافته است. ادب در زبان عربی مطابق میافند با فرهنگ فارسی،

(۶) نگاه به بندهش فصل ۱۵ فقره ۲۹ و فصل ۲۰ فقره ۱۰ و فصل ۲۲ فقره ۵ و فصل ۳۲ فقره ۸.

(۷) فغانستان باید بفتح فاء باشد نه بضم چنانکه در فرهنگها یاد شده. فتح معرب بخ (-) پروردگار) است مانند بقیور که فففور شده است.

(۸) نگاه به Kârnamak-i Artakshir Pâpakân by E. K. Antia Bombay 1900 p:9

و به اردشیر پایکان چاپ بمبئی ۱۸۹۶ باهتمام سنجانا Sanjana م ۹ فصل ۱ فقره ۳۹

میتوان گفت دبستان که مصغر ادبستان است بجای فرهنگستان آورده شده است ؟
 دیگر از اینگونه اسماء ذات که باستان ترکیب یافته نیرنگستان و اثرپستان
 (= هیزبدستان) است که نام دو کتاب پهلوی است . نیرنگ و اثرپت aerpāt
 بمعنی دعا و تعلیم دینی است^۹ . داستان دینیک که یکی از کتابهای معروف پهلوی -
 است با واژه دات (= قانون) وستان ترکیب یافته یعنی احکام دینی ، ماتیکان
 هزار داستان نام کتابی است بسیار گرانبها ، در حقوق مدنی روزگارساسانیان . این
 نام یعنی کتاب هزار قانون^{۱۰} . در کتاب پهلوی دینکرد درسخن از نسکهای (کتابها)
 قانونی اوستا که متأسفانه از دست رفته برخی از فصول آن در پهلوی چنین خوانده
 شده : پتکار رستان : قوانینی بوده در حکمیت ؛ زتیشستان : قوانینی بوده در زنش
 یا ضربت ؛ هم مالیستان : قوانینی بوده در موضوع ادعا ؛ و خشتان : قوانینی بوده
 در ربیح ؛ و رستان : قوانینی بوده در سوگند و جز اینها^{۱۱} .

اگر باز نسنجیده گفته شود که این کلمات پهلوی است و ربطی بفارسی
 ندارد ، مثالهایی در فارسی داریم که ستان با اسماء معنی پیوسته و هرگونه شبیه را از میان
 بر میدارد . از کارستان و شکارستان گذشته ، شبستان در ادبیات ما بمعنی حرمسرای
 یا حرمخانه آمده . فردوسی گوید :

شبستان مر اورا برون از صد است شهنشاه زن باره باشد بد است
 در مثنوی جلال الدین واژه داد که ذکرش گذشت و کلمات حیات و غیب و عیب
 با ستان ترکیب یافته اینچنین :

من شکستم حرمت ایمان او پس یمینم برد دادستان او
 چون بود آن چون که از چونی رهد در حیاستان بیچونی رسد

(۹) نگاه کنید به خرده اوستا گزارش (= تفسیر) نگارنده ص ۷۷-۷۵

(۱۰) رجوع بمقاله نگارنده « حقوق در ایران باستان » در نخستین شماره مجله سخن .

(۱۱) نگاه کنید بمقاله نگارنده « سوگند » در مجله مهر شماره ۵ و ۶ بهمن و اسفند -

زانکه نیم او زعیستان بده است و آن دگرنیمش زغیستان بده است^{۱۲} در انجام دو مثال دیگر را که همیشه در سر زبانهای ماست باد آور میشویم . تابستان و زمستان ، در این دو واژه هم ستان با سماء معنی گرما و سرما پیوسته است . تاب از مصدر تابیدن بمنی گرم کردن است . تب tap در اوستا و مشتقات آن تفت tafta (تبدار) و تفتو tufnu (تب) در این نامه مینوی بسیار است . در فارسی ناخوشی تب و جزء دومی واژه آفتاب و تابه و تابش و تافتن و تافته و تفسیدن و تفتیدن و جز اینها از همین بنیاد است چنانکه زم در زمستان نیز در زبانهای ایران باستان مشتقات بسیار دارد و در شاهنامه جدا گانه بدون ستان بمعنی باد سخت زمستانی بکار رفته است .

